



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسے طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه هفتاد و هفتم؛ سه شنبه ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

نظر مختار در مسئله بیع متاعی به قیمت کمتر نقداً و به قیمت بیشتر نسیئاً

اگر ما بودیم و فقط این روایات، قائل به بطلان می شدیم؛ زیرا حضرت نهی از چنین معامله ای کردند و نهی در معاملات هم ارشاد به فساد است، نظیر «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» که بیان می کند بیع غرری باطل است؛ نه اینکه بخواهد بگوید تکلیفاً حرام است. بنابراین این روایات دلالت بر بطلان چنین بیعی می کند، الا اینکه روایت دوم این باب که خواندیم و نیز روایت اول، بیان می کند چنین معامله ای حکم خاصی دارد. روایت اول چنین است.

- حسنة كالصحيحة محمد بن قيس:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ بَاعَ سِلْعَةً فَقَالَ إِنَّ ثَمَنَهَا كَذَا وَكَذَا يَدًا بِيَدٍ وَثَمَنَهَا كَذَا وَكَذَا نَظْرَةً فَخَذَهَا بِأَيِّ ثَمَنٍ شِئْتَ وَجَعَلَ صَفَقَتَهَا وَاحِدَةً فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا أَقْلُهُمَا وَإِنْ كَانَتْ نَظْرَةً قَالَ وَقَالَ عليه السلام: مَنْ سَاوَمَ بِثَمَنَيْنِ أَحَدَهُمَا عَاجِلًا وَالْآخَرَ نَظْرَةً فَلْيَسِّمْ أَحَدَهُمَا قَبْلَ الصَّفَقَةِ. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ مِثْلَهُ. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ

مِثْلَهُ. ٢

١. في الفقيه و التهذيب «و اجعل» (هامش المخطوط).

٢. وسائل الشيعة، ج ١٨، كتاب التجارة، أبواب احكام العقود، باب ٢، ح ١، ص ٣٦ و الكافي، ج ٥، ص ٢٠٦.

محمد بن قیس می گوید امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که حضرت در مورد کسی که متاعی را بفروشد و چنین بگوید «همانا ثمن این متاع، این مقدار است نقداً و این مقدار است نسیئاً» فرمودند: به هر کدام [از این دو] ثمن که خواستی أخذ کن و معاملات را واحد قرار بده و برای بایع نیست مگر أقل از آن دو ثمن؛ هرچند معامله نسیه باشد. محمد بن قیس می گوید امام باقر علیه السلام فرمودند: کسی که با دو ثمن معامله می کند و یکی نقد و دیگری نسیه است، قبل از معامله یکی از آن دو را انتخاب کند.

این روایت بیان می کند چنین معامله ای باطل نیست، البته نه اینکه طرفین اختیار داشته باشند به هر نحوی معامله کنند و یکی از آن دو را انتخاب کنند، بلکه حضرت می فرمایند آنچه واقع می شود، أقل الثمنین است حتی اگر نظرة باشد. معنای این عبارت آن است که مشتری حق دارد أبعد الاجلین را در مقابل أقل الثمنین انتخاب کند - کما اینکه روایت دیگری چنین بیان می کرد - و یا اینکه معنایش آن است که أقل الثمنین برعهده مشتری است حتی اگر تأخیر کند. به هر حال این روایت با روایاتی که خواندیم تعارض دارد؛ چراکه آن روایات بیان می کرد معامله باطل است اما این روایت می گوید به نحو خاصی صحیح است؛ یعنی أبعد الاجلین در مقابل أقل الثمنین، لذا باید دید وجه جمعی بین این روایات وجود دارد یا نه؟

وجوه جمع بین روایات در مسئله بیع متاعی به قیمت کمتر نقداً و به قیمت بیشتر نسیئاً

۱. جمع مستفاد از کلام صاحب وسائل علیه السلام: «حمل نهی بر حرمت تکلیفی» و مناقشه در آن

صاحب وسائل علیه السلام در آخر این باب در جمع بین این روایات می فرماید:

أقول: لا دَلَالَةَ لِلْأَخِيرَةِ عَلَى بَطْلَانِ الْبَيْعِ وَ النَّهْيُ قَدْ لَا يَسْتَلْزِمُهُ.

ظاهر کلام ایشان آن است که نهی در این روایات را حمل بر نهی تکلیفی کرده اند و ارشاد به فساد نگرفته اند، در نتیجه این روایات با هم تعارض ندارند. روایت اول باب بیان می کند چنین بیعی وضعاً صحیح است و بعض روایات باب بیان می کند تکلیفاً از آن نهی شده است، و مانعی ندارد بیعی تکلیفاً حرام باشد اما وضعاً صحیح باشد، نظیر نهی از بیع وقت النداء که تکلیفاً از آن نهی شده اما اگر کسی انجام داد باطل نیست؛ چراکه نهی تکلیفی در معاملات، موجب فساد نیست.

اما این وجه جمع کلام صاحب وسائل علیه السلام ناتمام است؛ زیرا نهی در معاملات، ظاهرش ارشاد به فساد است و حمل آن بر نهی تکلیفی احتیاج به مؤونه دارد که در اینجا موجود نیست.

۲. جمع سید مرتضیٰ علیه السلام و برخی دیگر: حمل نهی بر کراهت

وجه دیگری که در جمع بین این روایات از جانب سید مرتضیٰ علیه السلام در *المسائل الناصریات*^۳ و برخی دیگر بیان شده آن است که نهی را حمل بر کراهت کنیم؛ یعنی حضرت فرموده‌اند چنین معامله‌ای انجام ندهید اما اگر انجام دادید صحیح است منتها به نحو خاصی، نظیر اجیر شدن تمام عمر که از بعض روایات کراهت آن استفاده می‌شود.

مناقشات در جمع بین روایات با حمل نهی بر کراهت

اشکال اول: عدم سازگاری حمل نهی بر کراهت با سیاق روایت و پاسخ به آن

دو اشکال بر حمل نهی بر کراهت وارد شده است؛ اشکال اول اینکه لسان روایت با کراهت سازگار نیست؛ زیرا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را به مکه فرستادند و به او امر کردند که مردم را از «شرطین فی بیع» نهی کند، این اهتمام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با کراهت سازگار نیست و در نتیجه نمی‌شود نهی را حمل بر کراهت کرد.

اما این اشکال وارد نیست؛ زیرا حضرت آن فرد را فقط برای رساندن این پیغام که نفرستادند، بلکه آن فرد را به عنوان والی فرستادند و در ضمن یک سلسله مطالبی به او فرمودند از جمله اینکه آنها را از «بیعین فی بیع» نهی کند، لذا مانعی ندارد نهی در این روایات را حمل بر کراهت کنیم. بله، اگر حضرت آن فرد را فقط برای رساندن این پیغام می‌فرستادند آن هم به نحو اضطرار و با این مسافت طولانی، در این صورت نهی، ظهور در حرمت داشت و حتی اگر معارض داشت آن را حمل بر کراهت نمی‌کردیم، ولی در ما نحن فیه که آن اهمی که مستشکل فرموده وجود ندارد و نیز با توجه به اینکه روایت صحیح دیگری وجود دارد که بیان می‌کند چنین بیعی به نحو خاصی صحیح است، مانعی ندارد که نهی در این روایات را حمل بر کراهت کنیم.

۳. *المسائل الناصریات*، ص ۳۶۵؛

المسألة الثانية و السبعون و المائة [من باع بأكثر من سعر يومه مؤجلاً]

«من باع بأكثر من سعر يومه مؤجلاً فقد أربى».

هذا غير صحيح، و ما أظن أن بين الفقهاء خلافا في جواز ذلك، و إنما المكروه أن يبيع الشيء بثمانين، بقليل إن كان الثمن نقداً، و بأكثر منه

نسيئة.

اشکال دوم: «عدم جریان کراهت در وضعیات» و پاسخ به آن

اشکال دوم آن است که کراهت در وضعیات معنا ندارد. در جواب می‌گوییم: درست است که کراهت در وضعیات معنا ندارد؛ زیرا کراهت امری تکلیفی است و مربوط به اقتضاء و عدم اقتضاء است، اما کسانی که نهی را حمل بر کراهت کرده‌اند، مقصودشان این است که دیگر وضعی نیست و اصلاً ناظر به وضع نمی‌باشد بلکه این روایات درصدد بیان امر مکروهی در معاملات هستند نظیر اجیر شدن تمام عمر؛ یعنی اقدام بر یک امر وضعی جایز است متنها مکروه می‌باشد، نظیر اینکه گاهی اقدام بر یک امر وضعی حرام است اما در عین حال اثر بر آن مترتب می‌شود، مانند بیع وقت النداء در یوم الجمعة که برخی قائل به حرمت آن شده‌اند متنها وضعاً صحیح می‌باشد. پس همان‌طور که حرمت در یک امر وضعی راه دارد، کراهت هم راه دارد و واقعاً نمی‌دانیم چرا اصلاً این اشکال از بعضی‌ها صادر شده است.

به هر حال با صرف نظر از جمع مذکور، روایات در اینجا با هم سازگاری ندارند؛ از یک طرف روایتی می‌گوید چنین بیعی صحیح است و از طرف دیگر بعضی روایات می‌گویند حرام است. اما از آنجا که اگر در جایی روایت صحیحی دال بر صحّت عقدی وجود دارد باید نهی وارد نسبت به همان عقد را حمل بر کراهت کنیم، در مانحن فیه چنین ملتزم می‌شویم، لامحاله باید نهی را حمل بر کراهت کنیم، چنانچه سید مرتضی رحمته الله علیه فرمودند.

و اگر فرضاً نهی در این روایات ظهور در فساد داشته باشد و نتوان آن را حمل بر کراهت کرد، در این صورت می‌گوییم روایت محمد بن قیس با این روایات معارض می‌شود و وقتی معارض شد، از آنجا که روایت محمد بن قیس موافق کتاب است - «أحل الله البيع» - لذا مقدم می‌شود.

إن قلت: روایت محمد بن قیس در اصل صحّت، موافق با کتاب است؛ نه با خصوصیات که در آن ذکر شده است؛ چراکه قرآن کریم می‌فرماید بیع صحیح است به همان نحوی که متعاقدین قصد کردند، اما صحیحهُ محمد بن قیس می‌گوید به نحو خاصی صحیح است.

قلت: [قبول داریم صحیحهُ محمد بن قیس فی الجملة موافق کتاب است] اما اگر کسی موافقت فی الجملة با کتاب را کافی بداند در اینکه روایتی مقدم شود، این موافقت فی الجملة موجب رجحان و حجیت صحیحهُ محمد بن قیس می‌شود. اما اگر کسی موافقت فی الجملة را کافی ندانست، در این صورت دو روایت تعارض کرده و تساقط می‌کنند و باید رجوع به ادله اولیه کرد. ادله اولیه هم حداقل در جایی که مشتری یکی را انتخاب کند، دال بر صحّت بیع است و در نتیجه می‌توانیم بگوییم بیع صحیح است البته نه به نحوی

که صحیحۀ محمد بن قیس بیان می‌کرد. به هر حال نتیجه این می‌شود که روایات ناهی از «بیعین فی بیع أو شرطین فی بیع» نمی‌تواند دلیل بر این باشد که اگر شرط زیاده در عقد اول باشد، باطل است.

ب: تمسک به فقره «ربح ما لم یضمن» برای اثبات بطلان شرط زیاده در عقد اول

دلیل دیگری که بعضی برای بطلان شرط تأجیل بالزیاده در همان عقد اول ممکن است ذکر کنند، تمسک به فقره «رَبِحِ مَا لَمْ یُضْمَنْ» است. در بعض روایات از جمله موثقه عمار آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از ربح چیزی که در ضمان فرد نیست. در تقریب استدلال به این فقره باید چنین گفت:

وقتی کسی دینی بر عهده دیگری دارد - چه این دین ناشی از قرض باشد و چه ناشی از معامله - ولو اینکه طلبکار، مالک ذمه بدهکار می‌باشد اما ضامن ذمه او نیست و اگر فرضاً آن فرد مفلس شود و نتواند بدهی خود را برگرداند، طلبکار ضامن نیست بلکه هر موقع بدهکار داشت باید برگرداند یا مثلاً اگر کسی چیزی را قرض بدهد ولو اینکه عین آن باقی باشد، در ضمان مقرض نیست؛ چراکه علی الفرض از ملک او به سبب قرض خارج شده و داخل ملک مستقرض شده است، لذا اگر تلف شود از کیس مستقرض تلف می‌شود. حال اگر فرض کنیم آن عین ربحتی داشته باشد؛ مثلاً گوسفند بچه بزاید یا پشمش زیاد شود - علی فرض اینکه بپذیریم قیمی را می‌توان قرض داد - مقرض نمی‌تواند مالک این ربح شود؛ چون ضامن آن نیست. و این یک قاعده کلی است به حسب روایات متعدده - که سند بعض آنها تمام است - که سود چیزی که در ضمان انسان نیست، ملک انسان نمی‌شود.

در اینجا چه بسا ادعا شود اگر کسی متاعی را بفروشد و در همان عقد اول شرط کند که در صورت تأخیر، مشتری باید فلان مبلغ اضافه بدهد، مصداق «رَبِحِ مَا لَمْ یُضْمَنْ» است؛ مثلاً اگر بایع کتابی را به دو درهم فروخته باشد و شرط کرده باشد که مشتری در صورت تأخیر یک درهم اضافه بدهد، در اینجا بایع اگر بخواهد ربح را به خاطر تأخیر ثمن ببرد، ربح ما لم یضمن است؛ چراکه اگر به عنوان کتاب خواسته باشد بگیرد، کتاب که ملک او نیست و داخل در ملک مشتری شده است و اگر به عنوان ثمن بخواهد بگیرد، مشتری که هنوز ثمن را تحویل نداده و ضمانش بر عهده بایع نیست تا ربحتش به او برسد. در نتیجه ربحتی که بایع می‌برد، ربح ما لم یضمن است.

هم‌چنین گفته‌اند اگر شرط تأخیر بالزیاده در ضمن عقد دوم هم ذکر شود، مصداق «رَبِحِ مَا لَمْ یُضْمَنْ» است؛ زیرا زیاده به خاطر دین است و آن دین در ضمان طلبکار نیست تا بتواند ربح ببرد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدى